

### شماره ۳

چو بشناخت آهنگری پیشه کرد  
 از آهنگری اره و تیشه کرد  
 چو این کرده شد چاره آب ساخت  
 ز دریای ها رودها را بتاخت  
 به جوی و به رود آبها راه کرد  
 به فرخندگی رنج کوتاه کرد  
 چراگاه مردم بدان برفزود  
 پراگند پس تخم و کشت و درود  
 برنجید پس هر کسی نان خویش  
 بورزید و بشناخت سامان خویش  
 بدان ایزدی جاه و فرکیان  
 ز نخچیر گور و گوزن زیان  
 جدا کرد گاو و خر و گوسفند  
 به ورز آورید آنچه بد سودمند  
 ز پویندگان هر چه مویش نکوست  
 بکشت و به سرشان برآهیخت پوست  
 چو روباه و قاقم چو سنجاب نرم  
 چهارم سمورست کش موی گرم  
 برین گونه از چرم پویندگان  
 بپوشید بالای گویندگان  
 برنجید و گسترد و خورد و سپرد  
 برفت و به جز نام نیکی نبرد  
 بسی رنج برد اندران روزگار  
 به افسون و اندیشه بی شمار  
 چو پیش آمدش روزگار بهی